



انقلاب اسلامی، واکنشی به استبداد تاریخی در ایران

به مسلخ بردن انقلاب عظیم مشروطیت که از افتخارات تاریخی ملت ایران است و به شکست کشاندن نهضت مشروطه توسط رضاخان و همچنین نهضت های دیگر و از جمله نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران با انجام کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ رمق مبارزه را از مردم گرفته بود و واکنش مشخصی در برابر اقدامات مستبدانه شاه را در پی نداشت. در چنین شرایطی امام خمینی پا به میدان گذاشت و با استفاده از نقاط ضعف و اشتباهات شاه مردم را به میدان آورد و پس از ۱۵ سال مقاومت، به عمر رژیم سلطنتی در ایران پایان داد و نظام جمهوری اسلامی را پایه گذاری کرد.

انقلاب اسلامی ایران در پی یک قرن مبارزه علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی با ایثار و فداکاری ملت بزرگ و شریف ایران و رهبری خردمندانه امام خمینی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید این انقلاب که ریشه های عمیق در فرهنگ اسلام و ایران داشت، پیام آور استقلال، آزادی، عدالت و جمهوری خواهی بود که اساس حکومت تاریخی ایران را هدف گرفته بود. دیکتاتوری دوهزار و پانصد ساله بر ایران و رژیم سلطنت مطلقه دمار از روزگار مردم ایران در آورده بود و آنان را به جایی رسانده بود که از انجام هرگونه تغییر ناامید بودند.

افراد مسایل را بهتر می‌فهمد و نیاز به مشاوره با کسی ندارد. او حتی به نظرات همسرش که در بعضی موارد با کارهای وی مخالفت می‌کرد، وقعی نمی‌نهاد و اندیشه‌های او را متأثر از دوستان روشنفکرش می‌دانست. این موضوع در خاطرات اسدالله علم وزیر دربار شاه به‌طور مشروح مورد اشاره قرار گرفته است.

دکتر امینی از سیاستمداران معروف دوران پهلوی که شاهزاده قاجار هم بود، در خاطراتش نقل می‌کند که هر چند وقت یک بار به دیدار شاه می‌رفتم و او را نصیحت می‌کردم، اما متأسفانه، او گوش به هیچ حرف و نظری نمی‌داد. دکتر امینی می‌گوید یک بار به او گفتم دکتر مصدق را محاکمه نکن، زیرا این کار به نفع تو نیست، دکتر مصدق هم حقوق دان است و هم ناطق، در نتیجه او دادگاه را محکوم خواهد کرد نه دادگاه او را.

امینی می‌گوید بر طبق معمول شاه نظر مرا نپذیرفت و مصدق را محاکمه کرد و این امر به نفع او نشد.

امینی می‌گوید: این داستان ادامه داشت تا انقلاب شروع شد و مردم سراسر کشور علیه شاه به حرکت در آمدند. در این شرایط شاه من را خواست و گفت: چه کنم. در پاسخ او گفتم اعلی‌حضرت دیگر دیر شده است. شاه مثل پدرش فکر می‌کرد همه چیز باید تحت کنترل و نظارت او باشد و معتقد بود چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه، زیرا در ادبیات مذهبی، شاه را سایه خدا بر زمین می‌گفتند که ادبیاتی چاپلوسانه و متملقانه بود.

در این مقاله، در پی آن هستیم که با دقت تمام اشتباهاتی را که شاه مرتکب شده و امام به خوبی از آن‌ها استفاده کرد و او را به سقوط کشاند، مورد بررسی قرار دهیم تا درسی باشد برای آینده و مانعی باشد برای جلوگیری از تکرار اشتباهات.

در اینجا و در ابتدا باید به یک مقوله مهم روانشناسی سیاسی اشاره کنیم که اساس خیلی از مشکلات است. نام این مقوله، قدرت است که تأثیرات عجیب و غریبی به مرور زمان بر صاحب آن می‌گذارد و روش و عملکرد او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این مقوله وقتی اثرگذارتر می‌شود که به مدت طولانی در یک فرد یا گروه و یا حزب قرار داشته باشد.

قدرت، به ویژه اگر قابل کنترل نباشد و به کسی خود را پاسخگو نداند، تبدیل به پدیده‌ای می‌شود که نه تنها دیگران بلکه خود را نیز به ورطه نابودی می‌کشاند.

نمونه فردی این مقوله محمدرضا پهلوی و رضاشاه و نمونه جمعی آن حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود که در نهایت، باعث نابودی خود و کشورشان شدند.

مقوله قدرت در شاه که خود را به مجلس و دولت و مردم پاسخگو نمی‌دانست، موجد عوارضی شد که در نهایت او را به نابودی کشاند. در اینجا به بعضی از عوارض قدرت که همان ویژگی‌های شاه بود، اشاره می‌کنیم. محمدرضا پهلوی فکر می‌کرد چون شاه است، بهترین کارها را انجام می‌دهد و از بقیه

شاه نمی‌دانست که زمانه این حرف‌ها به پایان رسیده است و فرهنگ مذهبی ایران دیگر پایبند به تملق‌ها نیست.

شاه به تاریخ توجه نداشت و شاید هم غرورش اجازه نمی‌داد که از تاریخ درس بگیرد. او فراموش کرده بود که انقلاب مشروطه برای این به وقوع پیوست که مردم در قدرت سهیم شوند و در قانون‌گذاری نقش داشته باشند.

هدف مشروطه این بود که مردم نماینده انتخاب کنند تا قانون مطابق خواست آن‌ها تدوین شود و شاه هم تابع این قانون باشد. شاه اما اعتقادی به مجلس آزاد و مشارکت مردم نداشت. او نمایندگان پارلمان را خودش انتخاب می‌کرد و مأمورین حکومت در ایالات را موظف می‌کرد با برگزاری ظاهری انتخابات همان افراد تعیین شده را از صندوق در آورند و به پایتخت بفرستند.

تکرار شعار جاوید شاه و نصب عکس او در اماکن مختلف، این باور را در او به وجود آورده بود که محبوب ملت است و مخالفان او اندک. به مرور زمان نیز این فکر برایش ایجاد شده بود که به دلیل نجات از مرگ، نظر کرده شده و در کتاب مأموریت برای وطن و کتاب انقلاب سفید به این نکته اشاره کرده و خود را مأمور از طرف خداوند برای نجات ایران معرفی می‌کند.

گفته می‌شود دیکتاتورها که مراحل دیکتاتور شدن را به مرور زمان طی می‌کنند، صددرصد مقصر نیستند بلکه درصدی از این تقصیرها بر عهده کسانی

است که آنان را دیکتاتور می‌کنند. اطرافیان و نزدیکان دیکتاتور با چاپلوسی و زبان‌بازی تمام کارهای او را تأیید و افکار او را بهترین فکر و نظراتش را مؤثرترین نظر برای مردم و کشور و حتی جهان جلوه می‌دهند، به طوری که این فرد طی سالیان باورش می‌شود که در تمام زمینه‌ها، بهترین نظرها را دارد و بقیه افراد در مقابل او مطرح نیستند و به همین دلیل همگی باید تسلیم نظرات او باشند.

ریاکاران که استعداد خاصی در ریاکاری دارند حتی با تشبث به مسایل دینی، این تصور را برای دیکتاتور به وجود می‌آورند که تمام اقدامات او مورد رضای خداوند متعال است و مخالفان او مخالف دین و آیین هستند و به همین دلیل، مستحق شدیدترین مجازات‌ها می‌باشند.

برخورد شاه با مخالفان و معترضان در دانشگاه‌ها که معمولاً هر سال در روز دانشجو، دانشگاه را تعطیل و در اعتصاب فرو می‌بردند و به جز چند شعار، اقدام دیگری نداشتند، بسیار خشن و تند بود. او دانشجویان را دستگیر و به زندان می‌برد و آن‌ها را مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌داد و سپس، در دادگاه‌های نظامی به حبس‌های طولانی مدت محکوم می‌کرد. شاه حتی بعد از پایان دوران محکومیت دانشجویان، دست از سر آن‌ها برنمی‌داشت و در دوران سربازی، آن‌ها را سرباز صفر می‌کرد، در حالی که آن‌ها مستحق دریافت درجه افسری بودند. این برخورد خشن شاه با دانشجویان معترض و دیگر مخالفان ناشی از دیدگاه امنیتی او بود که

و توجهی به مشکلات داخلی خود نمی‌کرد. او که فردی ضدکمونیست بود، تمام حرکت‌های دانشجویان و دیگر فعالیت‌های ضد رژیم را وابسته به شوروی می‌دانست و عامل اصلی مشکلات را به این کشور نسبت می‌داد. اصطلاح ارتجاع سرخ و سیاه اصطلاحی بود که او برای مخالفان مارکسیست و مذهبی خود ابداع کرد تا آن‌ها را وابسته و عقب افتاده معرفی کند.

این بیماری در شاه به جایی رسیده بود که حتی دکتر مصدق را که رهبر نهضت ملی شدن صنعت نفت بود و مبارزه با استعمار انگلستان در رأس برنامه‌هایش قرار داشت، عامل خارجی می‌دانست. او در کتاب مأموریت برای وطن درباره مصدق چنین می‌گوید:

«مردم کشور ما هر سال در ۲۸ مرداد به یادبود روز سقوط مصدق و شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند، جشن می‌گیرند.»
او همچنین در کتاب انقلاب سفید درباره مصدق می‌نویسد:

«کسانی در ظاهر به ملت خوش‌باور ایران که تشنه اصلاحات و مخالف با نفوذ خارجی بودند، خود را علمدار مخالفت با اجنبی و از این راه ملی و وطن پرست جلوه می‌دادند، ولی من می‌دانستم که سروکار هر یک از آن‌ها با کدام سیاست خارجی است و مأموریت واقعی او چیست.» شاه که هیچ‌گونه توجهی به خواسته‌های مردم نداشت و پس از شروع نهضت اسلامی تظاهرات میلیونی مردم رادر

به مرور زمان در او ایجاد شده بود. بر مبنای این دیدگاه، شاه سازمان اطلاعات و امنیت کشور یا همان ساواک را تأسیس کرد تا از طریق آن کل کشور را کنترل کند.

پس از مدتی این سازمان بر تمام امور کشور، دولت، مجلس، فرهنگ، سیاست و دیپلماسی حاکمیت یافت و کار به جایی رسید که حتی نخست‌وزیر که بر طبق قانون اساسی آن زمان، نفر اول اجرایی کشور بود، باید تحت نظر این سازمان فعالیت کند.

در زمان دستگیری و در زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری که یکی از مراکز مهم ساواک بود. بازجوبه بنده می‌گفت: خیال نکن ما با تو این رفتار خشن را داریم. فردا اگر عباس هویدا (نخست‌وزیر) هم خودش را لوس کند، به اینجا می‌آید و ما خدمتش خواهیم رسید.

واقعیت این است که نتیجه تأسیس و عملکرد ساواک، تبدیل به عکس اهداف اولیه آن شد و آن قدر جنایت کرد که یکی از عوامل اصلی سقوط شاه به حساب می‌آید. از ویژگی‌های دیگر شاه این بود که مخالفان خود را عامل خارجی معرفی می‌کرد و آن‌ها را سرسپرده بیگانگان می‌نامید. این موضوع در شرایطی بود که خود او و پدرش توسط انگلیسی‌ها به قدرت رسیدند و در تمام دوران سلطنت از حمایت آن‌ها برخوردار بودند. این ویژگی که به مرور زمان به یک بیماری مالیخولیایی تبدیل شده بود، هر حرکت اعتراضی را به خارج وابسته می‌دانست

سراسر ایران نمی‌دید، این نهضت را نیز وابسته به خارج می‌دانست و سقوط خود را ناشی از کنفرانس گوادلوپ و نه خیزش میلیونی ملت ایران تحلیل می‌کرد.

از ویژگی‌های حکومت‌های دیکتاتوری که حکومت شاه هم مشمول آن می‌شد، کنار رفتن افراد نخبه و فرهیخته و سیاستمدار با شخصیت و پروبال گرفتن چاپلوسان و مجیزگویان بی‌ته است. این ویژگی باعث می‌شود حکومت از همکاری مردان میهن دوست و دانشمند محروم شود و کسانی عنان امور را در دست گیرند که هیچ‌گونه صلاحیت اداره کشور را ندارند.

شاه که در طول سلطنت ۳۷ ساله‌اش به این بلا مبتلا شده بود، در آخر دوران سلطنت کسی را نداشت که بحران را برایش کنترل کند و زمانی به این حقیقت پی برد که دیگر حتی افرادی مثل دکتر امینی و احزابی مانند جبهه ملی که خواهان سلطنت او بودند و نه حکومت، حاضر به همکاری با او نشدند و او تنهای تنها ماند و راهی جز فرار از کشور برایش باقی نماند. واقعیت این است که افراد بله قربان‌گو و سطحی اطراف شاه نه تنها توان اداره کشور را نداشتند بلکه اقداماتی در جهت حذف افراد فهمیده و شخصیت مستقل انجام می‌دادند تا آن‌ها را که مزاحم و رقیب خود می‌دانستند، از صحنه سیاست حذف کنند.

شاه پایگاه حکومت خود را مردم نمی‌دانست. او معتقد بود از طریق ساواک و ارتش و رادیو تلویزیون می‌تواند مخالفان را کنترل و آن‌ها را نابود کند. در همین چارچوب

و در زمان شروع مبارزات مسلحانه در ایران که توسط جوانان به جان آمده از رژیم آغاز شده بود، چنین گفت: "این‌ها چیزی نیستند و برای دستگیری آن‌ها نه ارتش و قوای انتظامی بلکه آشپزهای ارتش کافی است." او نمی‌دانست که علت اصلی شروع مبارزات مسلحانه همین بینش امنیتی است که او را غافل از گفت‌وگو با مخالفان که اکثرشان افراد تحصیل کرده و باسواد بودند، می‌کرد و راه را برای اصلاح امور کشور می‌بست.

از اقدامات عجیب شاه، تأسیس حزب رستاخیز و انحلال دو حزب فرمایشی مردم و ایران نوین بود. او به این نتیجه رسیده بود که حکومت تک حزبی بهتر از وجود چند حزب است. به همین دلیل، پس از تأسیس، اعلام کرد که مردم ایران باید به عضویت این حزب در آیند و گرنه پاسپورت بگیرند و از ایران بروند.

این اقدام او با هیچ منطق حکومتی سازگار نبود و فقط با اندیشه مالیخولیایی و توهم قدرت سازگاری داشت که می‌توان آن را یکی از عوامل نابودی او به حساب آورد. از اقدامات دیگر شاه که ناشی از اندیشه متوهم او بود، تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی بود. او فکر می‌کرد با این اقدام زمینه‌های مبارزه اسلامی را از بین می‌برد و ایران را به تاریخ دوهزار پانصد ساله خود که ریشه شاهنشاهی دارد، وصل می‌کند و از این طریق برای سلطنت خود ایجاد مشروعیت می‌کند. اقدامی که در نهایت، به دلیل گسترش

حکومت‌های دیکتاتوری است که در رژیم شاه به‌طور گسترده وجود داشت. در آن زمان، نیروهای امنیتی و دیگر کارگزاران رده بالای رژیم به خود حق می‌دادند که از هر راهی، مالی و سرمایه‌ای برای خود فراهم کنند و از طریق دست‌انداختن به بیت‌المال، سرمایه‌های عمومی را به نام خود کنند. آنان با خیال راحت این کار را انجام می‌دادند، زیرا به خوبی می‌دانستند کسی مزاحم کارشان نخواهد شد و به فرض محال و در صورت لو رفتن اختلاس و سواستفاده‌های مالی، شخص شاه از آن‌ها حمایت می‌کند، زیرا آن‌ها را به خود و رژیم سلطنتی وفادار می‌داند. این موضوع اعلام وفاداری از مصائب حکومت در ایران است که با انجام آن می‌توان هر کار خلافی را بدون هیچ‌گونه برخورد قانونی مرتکب شد.

دکتر امینی که تا حدی با سایر نخست‌وزیران رژیم متفاوت بود، با شعار مبارزه با فساد کار خود را شروع کرد و به مقابله با مفسدان پرداخت. او برخی از مقامات نظامی و امنیتی مثل سپهبد کیا و علوی مقدم و سرلشکر ضرغام و سرلشکر آزموده را بازداشت کرد، اما دولت‌ش دوام نیاورد و برکنار شد و همه دستگیرشدگان آزاد شدند.

دربار شاهنشاهی و وزیر دربار که تنظیم‌کننده ملاقات‌های شاه بود نیز از مراکز فساد شمرده می‌شد و این شایعه در جامعه وجود داشت که هیچ پروژه‌ای در ایران به ثمر نمی‌رسد مگر این که درصدی از سهام آن به نام دربار باشد.

با نگاهی گذرا به مجموع مطالب فوق می‌توان به این نتیجه رسید که رژیمی

نهضت اسلامی، مجبور به لغو آن و بازگشت به تاریخ هجری شمسی شد.

یکی دیگر از ویژگی‌های حکومت‌های دیکتاتوری وابستگی به دول خارجی است. علت این ویژگی این است که این رژیم‌ها پایگاه داخلی و مردمی ندارند و نتیجتاً برای ادامه حکومت به یک یا چند قدرت خارجی وابسته می‌شوند. نکته بسیارسیار مهم در مورد رژیم پهلوی این بود که نه تنها دیکتاتوری را دنبال می‌کرد بلکه حکومت خود و پدرش را مدیون انگلیس‌ها می‌دانست که آن‌ها را بر سرکار آورده بودند.

نتیجه این وابستگی به انگلیس نه تنها تأمین منافع آن‌ها در ایران، منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بود بلکه تأمین نظرات این دولت در مورد تمامیت ارضی ایران بود. شاه بنابر خواسته انگلیس از مالکیت جزیره بحرین که استان چهاردهم ایران بود، دست برداشت و بنا به خواسته آنان استقلال این جزیره را که با توطئه انگلیس‌ها و همکاری سازمان ملل انجام شد، به رسمیت شناخت.

او در اواخر عمر رژیمش به این نتیجه رسید که این بینش امنیتی زمینه سقوط او را فراهم کرده و به همین دلیل، نصیری رئیس ساواک را به‌عنوان عامل اصلی نارضایتی‌ها عزل و سپس به زندان انداخت. او سپس کل ساواک را منحل کرد تا شاید درمانی بر دردهای مردم باشد، اما واقعیت این است که کار از کار گذشته بود.

فساد و سواستفاده از قدرت، ویژگی دیگر

با چنین ویژگی‌هایی، امکان ادامه حکومت ندارد و سقوط و سرنگونی، سرنوشت محتوم آن است. با توجه به این پدیده است که تعدادی از دانشمندان علوم سیاسی و به‌ویژه پژوهش‌گران امور انقلاب بر این عقیده هستند که زمینه اصلی انقلاب توسط خود دیکتاتور فراهم می‌شود و این فرصت را به انقلابیون می‌دهد تا با استفاده از نقاط ضعف رژیم به سرنگونی آن بپردازند.

بر همین مبنای، انقلاب پژوهان معتقد هستند که هر انقلابی دو رهبر دارد. یکی رهبر منفی و دیگری رهبر مثبت، رهبر منفی انقلاب اسلامی ایران، شخص شاه بود که با اقداماتش زمینه نابودی خود را فراهم کرد و رهبر مثبت انقلاب، امام خمینی بود که با استفاده از نقاط منفی ایجاد شده توسط رژیم، نظر مردم ایران را به خود جلب کرد و مردمی‌ترین انقلاب قرن را به پیروزی می‌رساند.

بزرگ‌ترین نقطه ضعف رژیم شاه، دیکتاتوری و وابستگی به بیگانگان بود که امام با طرح شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و عدالت و ... با هوشیاری تمام رژیم شاه را به شکست کشاند و بیماری و درد چند صد سال اخیر ایران را درمان کرد.

نکته بسیار بسیار مهم در این شرایط جلوگیری از بازگشت حکومتی با ویژگی‌های حکومت شاه است که باید دلسوزان و صاحب‌نظران جمهوری

اسلامی به آن توجه داشته باشند.

این نکته از این نظر حائز اهمیت است که بعضی از صاحب‌نظران معتقد هستند که مردم ایران ضددیکتاتور می‌باشند اما ضددیکتاتوری نیستند. آن‌ها معتقد هستند که حاکمیت دو هزار پانصد ساله شاهنشاهی بر ایران که با سلطنت مطلقه همراه بوده است، این ویژگی را در مردم ایران ایجاد کرده که در اثر حکومت طولانی بر مردم ایران است. بعضی از جملات معروف نیز این ایده را تأیید می‌کنند که الناس علی دین ملوکهم.

جدای از این که این نظریه صحیح و یا ناصحیح باشد، باید به این مقوله توجه کرد که هر کدام از ما به‌عنوان یک شهروند ایرانی تا چه اندازه‌ای به حقوق شهروندی دیگران پایبند هستیم و تا کجا مخالفان نظر خود را تحمل می‌کنیم.

واقعیت این است که انقلاب اسلامی ایران، یک انقلاب فرهنگی بود که به مرور زمان این ویژگی کم‌رنگ شد. اگر خواستار اصلاح ویژگی مذکور هستیم، باید به دنبال یک تحول فرهنگی جامعه‌محور باشیم تا در طول زمان و در دراز مدت آزادی‌خواهی و خشونت‌پرهیزی و مبارزه با استبداد در فکر و عمل ایرانیان نهادینه شود.

دکتر سید محمد صدر